

« به نام خالق آرامش »

نام کتاب: صقیق و دروغ هادر باره هیتلر

نام نویسنده: انتشارات فرانسه رار

نام مترجم: صیدرضا نیک بفر

تعداد صفحات: ۳۱ صفحه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۱۱



کافئین بوکلی
CaffeineBookly.com



حقایق و دروغ ها درباره هیتلر

نویسنده: انتشارات فرانتس ار

مترجم: حمید رضا نیک بخش

(این کتاب در سال ۱۹۳۲ و پیش از قدرت یابی هیتلر منتشر شده است.)

مترجم: حمید رضا نیک بخش

این اثر یک سند تاریخی است و تنها با اهداف پژوهشی منتشر شده است.

مقدمه مترجم: مطلبی که پیش رو دارید، ترجمه یکی از جزوات حزب نازی برای انتخابات ریاست جمهوری آلمان در سال ۱۹۳۲ است. در آن زمان حزب هیتلر با یک ائتلاف عظیم از مخالفان روبرو شده بود. این گروه مخالفان شامل ۱۶ حزب کاملاً نامتجانس بودند که تنها برای شکست دادن هیتلر با هم متحد شده بودند و زیر پرچم «جبهه هیندنبورگ» گردآمده بودند. این جبهه نه فقط هواداران اصلی هیندنبورگ همچون ناسیونالیست های محافظه کار، کارخانه داران و صاحبان صنایع، ژنرال ها و افسران اشراف زاده و نیز زمین داران اشراف زاده را دربرمی گرفت، بلکه گروه دیگری شامل سوسیال دموکرات ها و گروه های چپ دیگر را هم شامل می شد که برای مقابله با هیتلر، به ناچار به هیندنبورگ پیوسته بودند. هیتلر در این انتخابات شکست خورد، اما نشان داد که تنها رقیب جدی فرمانده سابق ارتش آلمان است و همین پیروزی و پیشرفت بود. سال بعد هیتلر به عنوان صدراعظم آلمان منصوب شد. در مورد عنوان این جزوه «حقایق و دروغ ها درباره هیتلر»، مسلماً از آنجایی که در سال ۱۹۳۲ منتشر شده، قاعدتاً فقط به مسائل مربوط به همان زمان مربوط است. با این حال برای دوستداران تاریخ حزب نازی جالب می باشد. (حمید رضا نیک بخش)

[متن اصلی کتاب:]

پیشوا به عنوان یک شخص

در آلمان دو مرد پیشگام نبرد برای قدرت هستند، و پشت هر یک از این دو نفر، ستون های نیرومندی از مردم آلمان گام بر می دارند. یکی از این دو، فیلدمارشال هشتاد و پنج ساله **پاول فن هیندنبورگ** است، و دیگری مردی از میان مردم است که **آدولف هیتلر** نام دارد، سرباز خط مقدم بوده و چهل و سه سال دارد. پشت یکی از این دو مرد احزاب شکست خورده نظام^۱ با منافع مخصوص خودشان قرار می گیرند و اکنون دارند می کوشند که با بهره برداری از هاله رهبر محترم ارتش، سلطه چهارده ساله خود را برای چند سال دیگر تمدید کنند، و پشت دومین نفر، ارتش چند میلیونی آلمان نوین قرار

^۱ - مخالفان جمهوری وایمار برای نامیدن این حکومت از واژه «سیستم» (System) استفاده می کردند که می توان آن را به صورت «دستگاه» یا «نظام» ترجمه کرد. (مترجم)

دارد، میلیون ها نفر که نه تنها خواستار یک تسویه حساب هستند، بلکه خواهان نظارت بر خود دولت می باشند.

این از مصیبت آلمان است که افرادی که امروز به احترام و شهرت فیلدمارشال توسل می جویند، همان هایی هستند که چهارده سال به او توهین کردند، و آنها مجبورند اکنون با مردی مصادف دهند که طی بیش از ۱۴ سال مبارزه، افسانه هیندنبورگ را در میان مردم جای داد.

هیندنبورگ، افسران و ارتش فاتح وی زمانی هدف مطبوعات فضول و دروغ پرداز و کلاهبرداران و فریب دهندگان مردم قرار داشتند. تفنگدار گمنامی همچون آدولف هیتلر و پیروان وفادار وی در برابر تیر های زهر دار سرخ ها^۲ از هیندنبورگ دفاع کردند و آنقدر تلاش کردند تا ارتش آلمان و رهبران آن دوباره شخصیت هایی تابناک و درخشان شدند، همانطور که در گذشته، یعنی زمانی که آتش توپ شب را چراغانی می کرد، این گونه بودند.

اکنون رگبار گلوله سرخ و سیاه به آدولف هیتلر، رهبر آلمان جوان و رهبر آزادی، نشانه می رود. اکنون با حرف و تصویر به او تهمت می زنند، او را مستبد و بازیگر می نامند، به او آنگ شکم پرستی و پرخوری می زنند، فقط بخاطر اینکه شعار مبارزه او چنین است: مرگ بر مارکسیسم و زنده باد آلمان! ما برای سال ها درباره این دروغ های پست و شرم آور ساکت بوده ایم. مخالفان ما آنقدر خام و پیشوا آنقدر شریف و نجیب بود که باعث شد پاسخی ندهیم. اگرچه، از آنجایی که اکنون قرار است تمام ملت از میان این دو نفر یکی را انتخاب کنند و یکی را تنها و تنها از طریق آینه بی شکل و شمایل دروغ های مارکسیستی-یهودی می شناسند، ما تصمیم گرفتیم که یک گام به جلو برداریم و درباره پیشوا که او را از آغاز شناخته ایم صحبت کنیم. ما می خواهیم از شخصیت آدولف هیتلر همانطور که خودمان او را دیده ایم بگوییم.

این حقیقت است. هر کسی که چیز دیگری بگوید دروغ گفته است!

بیش از دوازده سال پیش، نخستین ناسیونال سوسیالیست ها که حدود ده نفر می شدند، هر هفته دور یک میز گرد می آمدند. آدولف هیتلر با شور و حرارت برای ما ناسیونال سوسیالیست ها به سخنرانی می پرداخت. او می گفت که آینده باید متعلق به ما باشد. ما دارایی زیادی نداشتیم. یک راننده پیر به نام مایر حضور داشت، و قفل سازی به نام ریدل، اما مطمئناً آدولف هیتلر فقیر تر از همه ما بود. او یونیفورم سربازی نامجهز و چکمه های نظامی قهوه ای رنگ خود را می پوشید. او برای ناهار ارزان ترین غذای فهرست را انتخاب می کرد. اما من هرگز نشنیدم که هیتلری از این بابت شکایت کند، و او هرگز از فقر و تنگدستی خود سخن نمی گفت. اما او فقر را از زمان جوانی خود می شناخت، از زمانی که گرسنه و بدون پدر و مادر به وین رفت، و یا در طول جنگ او تنها فرد گروهان بود

^۲ - هر جا که از واژگان «سرخ» یا «سرخ ها» استفاده شده است، منظور کمونیست ها هستند. آنها را بخاطر رنگ پرچمشان که سرخ بود، به این نام می خواندند (مترجم)

که هرگز یک بسته پستی دریافت نکرد، و پس از جنگ بزرگ هم فقیر ماند. هنگامی که دیگران به خانواده و دارایی ها و پول خود فکر می کردند، آدولف هیتلر از نبرد برای آزادی سخن می گفت. فقر و گرسنگی میلیون ها نفر را به افرادی تنزل داد که دیگر میهن خود را نمی شناختند، اما فقر از هیتلر یک ناسیونالیست و همینطور یک سوسیالیست ساخت و همچنین او را در میان ملت به سخنگوی محرومان تبدیل کرد. پیشوا گفت:

«هدف رفاه اجتماعی هرگز این نبوده و یا این نیست که با شیوه های بی فایده و مضحکی که مطمئناً و یا احتمالاً به فساد فردی منجر می گردند، منابع خود را هدر دهد. در مقابل، هدف رفاه اجتماعی این است که ضعف بنیادین و ریشه ای در سازمان زندگی اقتصادی و فرهنگی را محو کرده و از بین ببرد.»

خب، ممکن است برخی بگویند که این مسأله مربوط به دوازده سال پیش است. اما او امروز به خوبی زندگی می کند، شامپاین می نوشد، سفره هایی سفارش می دهد که ۲۰ مارک قیمت دارند. حداقل این چیزی است که روزنامه نگاران فضول که کاری جز فضولی در امور زندگی خصوصی دیگران ندارند می نویسند. نویسندگان های مزدور حزب سرخ و نوکران آنها شاید بخاطر اینکه خودشان چنین رفتار و سلوکی دارند، فکر می کنند که هیتلر هم مثل خودشان است.



عکس از کتاب «هیتلری که هیچ کس نمی شناسد»

بگذارید ببینیم که در طول چند هفته ای که حزب ناسیونال سوسیالیست از طریق سخنرانی های این مرد نیم میلیون مارک بدست آورد، او چگونه زندگی کرد: او با خود سوپ، سبزی و یک بطری آب معدنی داشت. نه مشروبات الکلی، نه گوشت، نه سیگار برگ و نه سیگار. آنهایی که به این موضوع شک دارند، می توانند هتل هایی را که هیتلر در طول سفر های خود در آنها اقامت داشت بررسی کنند، و

خبرچین های موش صفت سوسیال دموکرات و یهودی به خوبی از این مسأله باخبرند. ویژگی بارز سبک زندگی آدولف هیتلر ساده زیستی اسپارتنی^۳ است.

در میان سفرهایی که در سراسر خاک آلمان انجام می شود، هنگامی که از نشست عمومی، اس^۴، گردهمایی و جلسه خبری نیست، تازه می توانیم هیتلر را به عنوان یک هنرمند و فردی با آگاهی و اطلاعات وسیع بشناسیم. او در مکانی به همراهان خود یک دروازه سرپوشیده قدیمی را نشان می دهد و در مکان دیگری یک کلیسای جامع آلمانی را که سر به آسمان کشیده است، در جایی یک پل آلمانی با شکوه را نشان می دهد و در جای دیگر بنای یادبود یک قهرمان زندگی فکری آلمان را. او از تاریخ آلمان سخن می گوید و اینکه چگونه باید از آن استفاده کرد، از جدیدترین نوع هواپیما صحبت می کند، و در یک روستا سر یک پسر کارگزاره را که مادرش با سربلندی او را به سوی پیشوا بلند کرده است، شانه می کشد.

حتی مخالفان هیتلر نمی توانند انکار کنند که اعضای حزب او نه تنها متعصبانه به پیشوا اعتقاد دارند، بلکه با نهایت احساسات عاشق او هستند، و او را به قدری محترم می دارند که ده ها نفر در حالی که تبسم بر چهره داشته و نام هیتلر را بر لب هایشان زمزمه می کرده اند، برای او مرده اند، اما به عنوان یک فرد، او همچون پدر یا برادر ماست. او از رنج ها و غم و اندوه ما با خبر است و آنها را با ما احساس می کند، زیرا او خودش سخت ترین مدرسه زندگی را پشت سر گذاشته و هرگز فقر تلخ سال های زندگی خود را فراموش نکرده است.

بنابراین هیتلر به هر رزمنده ای که برای یاری جستن نزد وی می آید کمک می کند، درست همانطور که او یک روز ناجی تمام مردم خواهد شد. رابطه وفاداری و رفاقتی که میان پیشوا و پیروان وی ایجاد شده به گونه ای است که آن را از قلب به قلب مقید می کند، و این رابطه چنان است که هیچ قدرتی بر روی زمین توان نابود کردن آن را ندارد.

آن کسی که هنوز اندیشه نوین و نیرومند ناسیونال سوسیالیسم را کاملاً درک نکرده است، از طریق این مرد راه خود به سوی آلمان نوین را خواهد یافت.

ما از مشیت الهی سپاسگذاریم. زیرا نه تنها هیتلر را به عنوان پیشوا برای ما فرستاد، بلکه علاوه بر این، او را به عنوان مردی فرستاد که به ما نشان می دهد چگونه مانند یک آلمانی زندگی کنیم.

^۳ - اسپارت یکی از مناطق یونان باستان بود و مردم اسپارت به عنوان دلاورترین و منضبط ترین مردم یونان شهرت داشتند. (مترجم)

^۴ - اس آ مخفف نام گروه توفان (Sturm Abteilung) است. افراد این گروه که پیراهن قهوه ای می پوشیدند در حقیقت نیروی شبه نظامی حزب ناسیونال سوسیالیست بودند.

هیتلر چه اهدافی دارد؟

اهداف هیتلر بدین شرح می باشند:

کسب آزادی برای ملت آلمان

کسب جایگاه شایسته ملت آلمان در میان سایر ملت ها

ساخت بنیاد هایی برای قابلیت بقای ملت آلمان

هیتلر اعتقاد دارد که می توان با شیوه های کاملاً مسالمت آمیز و صلح جویانه، به آزادی ملت آلمان و جایگاه شایسته آن در میان سایر ملت ها دست یافت. برای دستیابی به این خواسته یک پیش نیاز وجود دارد و آن این است که سیاست خارجی آلمان به صورت استوار و باثبات هدایت شود و در ارتباط با نوعی سیاست داخلی و ریشه دار در ملتی باشد که اکنون بار دیگر اراده کرده تا خودش را اثبات کند و به کشور های دیگر بقبولاند که آلمان یک شریک و یار با ارزش است. هیتلر خواهان همکاری با کشور هایی است که که منافعشان به آنها این اجازه را می دهند یا حتی آنها را ملزم می سازد که با آلمان همکاری کنند. هیتلر به جای خط مشی و سیاست های هیجانی و احساسی، از یک سیاست خودسود حمایت می کند. این سیاست یک عامل را به عنوان نیروی محرکه سیاست های تمام ملت ها به رسمیت می شناسد.

بنابراین لازم است زندگی بومی و داخلی یک ملت مطابق با اصولی سازماندهی شود که آن ملت را قادر سازد که به بهترین نحو با دیگر کشورهای جهان روبرو شود و بنابراین از سیاست خارجه لازم پشتیبانی نماید. بر این اساس سیستم رهبری مبتنی بر تصمیمات اکثریت پارلمانی افراد غیر حرفه ای، مبتدی، وظیفه شناس و بی مسئولیت، باید جای خود را به سیستمی دهد که مبتنی بر مسئولیت شخصی یک رهبر توانا باشد، رهبری که با پند و اندرز کارشناسان و متخصصان حمایت می شود. این یعنی اکثریت جای خود را به ارزش شخصیت می دهد، این به معنی بیداری و افزایش احساس برتری و اولویت نژاد خود فرد است. این به معنی محو جنبه ها و آثار یهودی-بولشویستی در تمام حوزه های فرهنگی است.

این یعنی به بیشترین میزان ممکن از اقتصاد حمایت می شود و از تمام شیوه های مناسب استفاده می شود تا بیکاران به فرایند تولیدات بازگردند، و این یعنی بازار های داخلی قدرت خرید بیشتر و فرصت های جدیدی کسب می کنند. این یعنی کاهش تدریجی مالیات های سنگین و بیش از اندازه، و بازگشت به یک نظام مالیاتی که از جمله ویژگی های مقدار اندکی مالیات باشد که بتوان به آسانی آن را دریافت نمود. این یعنی کاهش در نرخ های بهره بیش از اندازه، که این مسأله هم بیش از هر چیز با بدهی های خارجی مرتبط است. این یعنی قیمت های ثابت و پایدار، و این موجب می شود بتوانیم به صورت بلند مدت برنامه ریزی داشته باشیم. این یعنی حمایت از تولیدات داخلی و به ویژه تولیدات کشاورزی، زیرا که کشاورزی غذای ما را تأمین می کند و

پیش نیاز استقلال ملت و بنابراین پیش نیاز آزادی ملت است. کشاورزی منبع احیای خون ملت است، و خون را جانشین دستاورد های ویرانگر شهر های بزرگ می کند.

برای اقتصادی که بسیار توسعه یافته باشد، سرمایه و کار به طور مساوی و به یک اندازه ضروری هستند. هیچ یک از این دو عامل نمی تواند به زیان دیگری مفید واقع شود و حتی اگر یکی از این دو عامل سرمایه و کار به زیان دیگری پیش رود، در یک حالت طولانی هر دو عامل آسیب می بینند. بنابراین، مبارزه طبقاتی باید از بین برود، و تفاوت های طبقاتی باید تبدیل به اتصال و اتحاد طبقاتی گردند. بر این اساس رونق اقتصادی باید به گونه ای عادلانه توزیع شود. روح اجتماعی و اعتماد متقابل، دست به دست هم و در هنگام لزوم همراه با فعالیت تنظیمی دولت، شالوده و بنیاد رشد اقتصادی سالم را ایجاد خواهند کرد.

هیترلر حاضر نیست جزئیات راه های رسیدن به اهداف خود را ارائه دهد، زیرا تجربه نشان داده که دولت های کنونی حداقل بخش هایی از برنامه های او را، و تازه آن هم به صورت ناقص، اتخاذ می کنند، و بنابراین از حمله مؤثر به علت اصلی و ریشه ای همچون بیکاری پرهیز می کنند، و چون به نتیجه درست نمی رسند، باعث بی اعتباری آن برنامه ها می شوند. آن دسته از برنامه های هیترلر که دولت قصد پیروی از آن را ندارد، در میان اجتماع توسط «کارشناسان» مورد انتقاد قرار می گیرند، یا حتی مضحک جلوه داده می شوند. تنها نیاز است به طرح ناسیونال سوسیالیست ها در رایشستاگ^۵ در یک سال و نیم پیش، که خواهان کاهش عمومی در نرخ های بهره بود اشاره شود. این طرح از همه طرف مورد هجوم قرار گرفت. اما پس از مدت ها که دولت برونینگ تصمیم گرفت مطابق با طرح ناسیونال سوسیالیست ها اقدام کند، این طرح به صورت اقدامی کاملاً عملی و مؤثر درآمد، و آن «نتایج غیر قابل قبول» که کارشناسان از طرح ناسیونال سوسیالیست ها پیش بینی می کردند، هرگز به وقوع نپیوست. حقیقتاً می توانیم ترغیب شویم که اجرای دیگر برنامه های هیترلر برای نجات افراد بیشمار، اقتصاد، و تمام ملت به همان اندازه درست می باشند. این مسأله حتی در اینجا بیشتر صدق می کند، زیرا که هیترلر برنامه های آماتوری، غیر حرفه ای و پرمخاطره تدبیر نمی کند، بلکه او در تمام حوزه ها از پند و اندرز کارشناسان معتبر و برجسته استنباط و پیروی می نماید.

مردی که بخاطر توانایی و دانایی فوق العاده و شگفت آور خود در تمام حوزه ها، توانست از هیچ به موقعیت کنونی خود به عنوان رهبر میلیون ها نفر در آلمان ترقی کند و آن هم با وجود مقاومت عظیمی که در برابر او صورت گرفت، شاید تنها کسی باشد که می تواند ارباب کار های بزرگ گردد و در آخرین فرصت ملت را از این وضعیت تقریباً ناامیدانه نجات دهد. او تحت هدایت سرنوشت مسیر خود را دنبال می کند. این نخستین بار در تاریخ نخواهد بود که مردی برحق آلمان را در مهم ترین زمان نیاز نجات می دهد! بنابراین هرکسی که مانع می

^۵ . مجلس ملی آلمان را رایشستاگ می نامیدند.

شود و نمی‌گذارد هیتلر سرنوشت مردم را در دست بگیرد، باید از مسئولیت خود آگاه باشد، به ویژه با توجه به اینکه دولت های سابق شکست خورده اند.

گزیده ای از دروغ ها درباره هیتلر

نفرت عظیمی که احزاب مسئول بدبختی و بیچارگی آلمان از هیتلر دارند بهتر از هر چیز با گزیده دروغ هایی که درباره وی رواج می دهند اثبات می گردد، و اینها بیش از هر چیز دیگری به نفع هیتلر سخن می گویند.

حزب مرکز و متحدانش در «حزب مردم باواریا»، به دروغ گفتند: آدولف هیتلر عضو «جنبش رهایی از سلطه رم» است. وقتی نادرست بودن این ادعا ثابت شد، حزب مرکز به دروغ گفت که این ادعا درباره پدر هیتلر صدق می کند. به علاوه: **ادعا می شود هیتلر در کودکی به نان مقدس تف انداخت**. همچنین ادعا می شود او در نهمان یک بولشویست است.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر «مهمانی های شامپاین با زنان زیبا» برگزار کرده است، قیصر به هیتلر برای فعالیت هایش پول داده است؛ هیتلر از «هورتی انایب السلطنه» مجارستان پول دریافت کرده است. ادعا می شود که حامیان هیتلر «مخلوقان بدبخت و تیره روز»، افسران مرتجع، و دانشجویان هستند. می گویند هیتلر «برده سرمایه داران» است.

حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز به دروغ گفتند: هیتلر به تیروول جنوبی خیانت کرده و از ایتالیا پاداش پول دریافت کرده است.

آنها به دروغ می گویند: هیتلر از برخی کارخانه داران بزرگ پول دریافت کرد تا از نیروهایش برای خرد کردن و فرونشاندن اعتصاب ها استفاده کند.

آنها به دروغ می گویند: هیتلر از یهودیان پول دریافت کرده است.

آنها به دروغ می گویند: هیتلر از فورد پول دریافت کرده است.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر از بورزیگ پول دریافت کرده است.

حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز به دروغ گفتند: هیتلر قبلاً با یک یهودی نامزد کرده است.

حزب مرکز باواریا یک کشیش کاتولیک داشت که دروغ هایی رواج داد، از جمله اینکه آدولف هیتلر در کودکی به نان مقدس تف انداخت، اگرچه دروغ بودن این اتهام قبلاً ثابت شده بود.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: آدولف هیتلر از فرانسوی ها حمایت مالی دریافت کرده است. روزنامه برلینر **تاگیلات** که به جناح مارکسیست ها نزدیک است، برای پخش و رواج این دروغ به سراسر جهان فعالیت کرد.

روزنامه **مونشیر تلگرام**، که حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز اغلب از آن بر ضد هیتلر استفاده می کنند، ادعا می کند که هیتلر به ولیعهد روبرشت یک اولتیماتوم داده است.

حزب مرکز به دروغ گفت: هیتلر یک خانه مجلل با ۱۲ اتاق دارد؛ او یک ویلای مجلل در پرشتیزگادن دارد.

حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز به دروغ گفتند: در خانه قهوه ای^۶ یک پرده نقش دار به ارزش ۸۰,۰۰۰ مارک، یک نرده پلکان به ارزش ۳۰,۰۰۰ مارک، و یک صندلی چوب کاری ۳,۰۰۰ مارکی وجود دارد. دفتر هیتلر از دفتر موسولینی الگو برداری شده است.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر از سوئیس پول دریافت کرده است. حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر با هاینتس اوربیز رهبر تجزیه طلبان مذاکره داشته است.

حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز در روزنامه های خود مقالاتی منتشر کردند، و روزنامه مونیخینر تلگرام، بر پایه یک نامه فرضی ادعا کرده که هیتلر برای انتخابات ۵,۰۰۰,۰۰۰ مارک از روسیه دریافت کرده است. (گواه کذب بودن سند این است که امضایی از هیتلر در برداشت که در آن زمان هیتلر دیگر از امضایی با آن شکل استفاده نمی کرد. در نتیجه، حتی دولت روسیه شوروی باید پای خودش را از این سند جعلی کنار می کشید.)

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر برای فرار از ارتش آلمان یک حکم زندان دریافت کرد، و برای آن کار از کورت آیزنر عفو دریافت کرد. (تهمت زن ناگزیر شد ۵۰ مارک جریمه پرداخت کند!)

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر دستور داده که قبرستان های یهودی مورد هتک حرمت قرار بگیرند. (حتی رئیس پلیس برلین برنارد وایس ناگزیر شد به قید سوگند بپذیرد هیچ گونه اطلاعی ندارد که قبری توسط ناسیونال سوسیالیست ها مورد هتک حرمت قرار گرفته باشد.)

حزب مرکز به دروغ گفت: آدولف هیتلر در کتاب خود به نام «تبرد من» گفته است که در هر وضعیتی می توان از دروغ استفاده کرد. این ادعا از اول تا آخر دروغ است.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر یکی از نمایندگان خود را به پاریس فرستاد تا برای یک معاهده نظامی آلمانی-فرانسوی با فرانسه مذاکره کند.

حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز به دروغ گفتند: هیتلر اظهار داشته که در رایش سوم، تمام کودکان معیوب کشته خواهند شد.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: صاحبان صنایع از افراد اِس آ برای خرد کردن اعتصاب ها استفاده می کردند.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر برای برای سخنرانی در هر نشست ۲,۰۰۰ مارک دریافت کرده است.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر می خواهد کار اجباری را برای بیکاران مرسوم کند، اما ناسیونال سوسیالیست ها از کار اجباری معاف خواهند شد.

^۶. به مقر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان خانه قهوه ای (Braunen Haus) گفته می شد.

حزب سوسیال دموکرات فهرست هایی از نام ها منتشر نمود و ادعا کرد که افراد ذکر شده در فهرست ها توسط ناسیونال سوسیالیست ها کشته خواهند شد. اما این فهرست ها جعلی و ساختگی هستند.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر برای نماینده خود گورینگ یک عمارت ۱۶ اتاقه در برلین فراهم کرده است.

حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز به دروغ گفتند: هیتلر اهل [کشور] چک است. هنگامی که این ادعا دیگر قابل دفاع نبود، آنها ادعای خود را تغییر دادند و گفتند که مادر هیتلر یک چک بود و همیشه به زبان چکی صحبت می کرد.

فدراسیون امداد بازرگانی ملی آلمان به دروغ گفت: هیتلر خواستار نابودی اتحادیه ها^۷ است. حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: هیتلر پس از سخنرانی خود در دوسلدورف، یک شام تجملی با کارخانه داران صرف نمود.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: شنايدر - کرویتسوت به هیتلر پول داده است. حزب مرکز و حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفتند: هیتلر دیگر به مأموریت خود یا به پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری اعتقادی ندارد.

حزب سوسیال دموکرات به دروغ گفت: ژاپن به هیتلر پول داده است.

حزب سوسیال دموکرات امروز به دروغ می گوید: اگر هیتلر به ریاست جمهوری رایش انتخاب شود، تمام حقوق های بازنشستگی را قطع می کند.

حزب سوسیال دموکرات امروز به دروغ می گوید: کشور های خارجی و به ویژه فرانسه، هیتلر را به عنوان رئیس جمهور تحمل نخواهند کرد و اگر هیتلر رئیس جمهور شود اعتبار آلمان نابود خواهد شد و غیره. اینها همان حرف هایی است که در سال ۱۹۲۵ درباره ریاست جمهوری هیندنبورگ هم گفتند. «روزنامه های طبقه متوسط»، همراه با حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز، به دروغ می گویند: هیتلر در ابتدا خواهان آن بود که دوره هیندنبورگ را تمدید کند، اما بخاطر نفوذ هیندنبورگ دلسرد شد. یک روزنامه «ناسیونالیست» سندی جعلی از یک روزنامه فرانسوی درباره نماینده هیتلر برداشت کرد. در واقع چنین نماینده ای اصلاً وجود خارجی ندارد.

حزب سوسیال دموکرات امروز به دروغ می گوید: هیتلر مقداری سود از فولکیشتر بئو باختر [روزنامه حزب ناسیونال سوسیالیست]، یک حقوق حزبی و دستمزدی برای هر یک از نشست های خود دریافت می کند. جمع کل اینها در یک سال ۴۳۳,۲۰۰ مارک می شود.

حزب سوسیال دموکرات امروز به دروغ می گوید: هیتلر هر فرد بالای ۶۰ سال را «برای پس انداز پول» خواهد کشت.

^۷ در این مورد ادعای مخالفان هیتلر به واقعیت پیوست و بعد از قدرت یابی هیتلر، اتحادیه های کارگری از میان رفتند و به جای آنها جبهه کار آلمان به وجود آمد که کارگران را تأمین شغلی و رفاهی نمود و برایشان امکانات تفریحی و شادی بخش فراهم کرد.

حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز امروز به دروغ می گویند: هیتلر تمام زنان شاغل را بیکار خواهد کرد.

حزب سوسیال دموکرات امروز به دروغ می گوید: پدر هیتلر در اصل یک نام چک داشت، و تنها بعداً یک نام آلمانی را جایگزین آن کرد.

هیتلر در طول فعالیت سیاسی خود ۱۲۳ دعوی بر ضد چنین دروغ هایی برقرار کرد. به تدریج آشکار گردید که دیگر هیچ انسان عاقلی چنین دروغ هایی را باور نمی کند. پس از آن هیتلر تنها گهگاهی درشت ترین نمونه ها را مورد پیگیری قرار داده است.

بنابراین ادعاها شامل پذیرش پول از فرانسه، پول از ایتالیا، خیانت به تیروول جنوبی، بی حرمتی به نان مقدس، ارائه اولتیماتوم به ولیعهد رومپرش، مذاکرات با هاینتس اوربیز، بی حرمتی به قبرستان های یهودیان، جعل نوشته ها از کتاب وی، فرار از ارتش اتریش، گریختن از جبهه و غیره می باشند. البته در دادگاه ها، همه قضاوت ها و رأی ها به نفع هیتلر داده شد. کل جریمه های حاصل شده و دوره های زندان محکوم شدگان قابل توجه بود، اگرچه حتی در برخی دعاوی حکم ها به گونه ای بيمورد و نامناسب ملایم بودند.

در طول انتخابات ریاست جمهوری رایش یک سیل جدید از دروغ ها به سوی هیتلر جاری شد. نامه های جعلی، گزارشات جعلی پلیس درباره بازجویی از ستاد وی، منتشر و پخش شدند. هیتلر و ستاد او با علاقه و با آرامش آماده دروغ های جدیدی هستند که مخالفان برای انتخابات تدارک دیده اند.

پاسخ

به اکثر دروغ های شایع و عمومی

هیتلر به تیروول جنوبی خیانت کرد!

علاوه بر یک رأی دادگاهی، یکی از اهالی تیروول جنوبی به این دروغ پاسخ داد. **گنت فدریگوتی**، رهبر یک فدراسیون داخلی تیروول جنوبی، و یک عضو فدراسیون آندریاس هوفیر، در پایان ژانویه این سال با هینکل نماینده ناسیونال سوسیالیست رایشستاگ دیدار کرد و در آن دیدار درباره سخنرانی پدر اینرکوزلر سخن گفت. پدر اینرکوزلر پیشتر یک سخنرانی تحت عنوان «خیانت هیتلر به تیروول جنوبی» در یک گردهمایی انبوه رایشزبانیر ایراد کرده بود. فدریگوتی در دیدار خود با هینکل اظهار داشت که فدراسیون داخلی تیروول جنوبی اجازه نمی دهد که مسأله تیروول جنوبی برای حملات سیاسی پارتیزانی بر ضد ناسیونال سوسیالیسم به کار رود. او به هینکل یک تلگراف نشان داد که از اینزبروک به عنوان پاسخ پرسش خود دریافت کرده بود. در آن تلگراف رهبران فدراسیون داخلی تیروول

جنوبی به شدت موضع اینرکوزلر در برلین را رد کرده بودند. اهالی تیروول جنوبی می دانند که خط سیاست خارجه آلمان باید خط برلین-رم-لندن را دنبال کند، و هیتلر باید برای سلوک خود نتایج مناسبی دریافت نماید. آنها همچنین باید تشخیص دهند که موسولینی نخستین کسی بود که یک موضع موافق علیه غرامات جنگ اتخاذ نمود. آنها تنها می خواهند مطمئن باشند که تیروول جنوبی فراموش نشود.

هیتلر مطمئناً تیروولی های جنوبی را فراموش نکرده است. او خودش در یک منطقه مرزی زاده شد و رشد نمود. اگرچه، او اعتقاد دارد که مأموریت اهالی تیروول جنوبی این است که یک پل میان آلمان و ایتالیا بسازند، و به جای تحریک مطبوعات آلمانی بر ضد ایتالیای فاشیست که از تیروولی های جنوبی بهره برداری می کنند، رفتار متناسب برای آنها استفاده بیشتری خواهد داشت.

آیا هیتلر «تابع رُم» است؟

یک مسئول کلیسای پروتستان که شخصاً هیتلر را می شناسد، و برای یک دهه او را در مونیخ دیده است، به این اتهام چنین پاسخ می دهد:

«به نظر من پوچ و بی معنی است که فکر کنیم هیتلر «وابسته به رم» است. اگر این موضوع درست باشد، چرا عناصری از روحانیت کاتولیک اینقدر سرسختانه با او می جنگند؟ اگر این درست بود، برای هیتلر بسیار آسان می شد تا آنها را به طرف خود بکشاند! هیتلر مردی محترم و شرافتمند و با فکر و ذهنی آلمانی است، اما او به یک طبقه بندی مذهبی مقید نیست، زیرا که او رهبر یک حزب سیاسی است که تمام آلمانی های راستین را دربردارد.»

یک پیشوای روحانی پروتستان اصلاحی درباره همین پرسش چنین نوشت:

آقای محترم!

شما اطلاعاتی برپایه آشنایی شخصی من با آدولف هیتلر را جویا شده اید. من این فرصت را داشته ام که آدولف هیتلر را برای سال ها ببینم. من احساس وظیفه می کنم که بگویم ادعاهایی نظیر این که هیتلر «در خدمت رُم»، «تابع رُم»، و «تحت نفوذ یسوعی ها» می باشد، دروغ و تهمت هستند. این تحریفات توسط مخالفان سیاسی وی استفاده می شوند تا به تصویر هیتلر در میان جمعیت پروتستان آلمان آسیب برسانند. اگر من در این تردید سهیم بودم، در آن صورت یک عضو حزب ناسیونال سوسیالیست نمی شدم. من نمی توانم درک کنم که چرا چنین شایعه هایی اصلاً امروز دارای اعتبار هستند، زیرا مشهور است که مقامات عالی کاتولیک آشکارا با هیتلر و جنیش او ضدیت می کنند. به نظر من، نمی توان هیتلر را از یک دیدگاه مذهبی مورد قضاوت قرار داد. درست همانطور که او بالاتر از «احزاب» در مفهوم عادی خود قرار می گیرد، همینطور بالاتر از کشمکش های مذهبی قرار دارد. اما او همچون یک مسیحی عمل می کند! و من با بسیاری از ناظران دیگر در این عقیده سهیم هستم که به

این خاطر که اروپا تا این اندازه در برابر بولشویسم مورد حفاظت قرار گرفته است، باید از هیتلر قدردانی و تشکر شود.

مونخ، ۲۷ مارس ۱۹۳۲

هانز واگنر، روحانی کلیسای اصلاحی-انجیلی در مونخ

«هیتلر دشمن مذهب کاتولیک است»

یک کشیش کاتولیک پیش از اینکه تصمیم بگیرد برای حزب سخن بگوید، با وجدان پاک و با دقت به بررسی تمام بیانات و اظهارات هیتلر پرداخت. او دربارهٔ اینکه به هیندنبورگ رأی خواهد داد یا هیتلر، در ۱۳ مارس ۱۹۳۲ مطلب ذیل را نوشت:

«شما می خواهید بدانید که من به عنوان یک کشیش کاتولیک برای ریاست جمهوری رایش به چه کسی رأی می دهم. من به هیندنبورگ رأی نمی دهم، بلکه به هیتلر رأی می دهم. صرف نظر از کارهایی که هیندنبورگ در سال های جوانی و تازه نفسی برای ملت خود انجام داد، برای تمام ما روزی می رسد که او دیگر برای انجام وظایف خود بسیار پیر است و نیرو و قوه اش از کار می افتد. در آن هنگام وظیفهٔ اخلاقی این است که دفتر ریاست جمهوری و مراقبت از ملت به نیروهای جوان تر و تازه نفس تر واگذار شود. باز هم می گویم به این دلیل به هیتلر رأی می دهم. به ندرت کسی را به اندازهٔ هیندنبورگ تحسین کرده ام. افرادی که هفت سال پیش نمی خواستند کاری با او داشته باشند و از نامزد های دیگری به عنوان رئیس جمهور شایسته تر حمایت کردند، گمان کردند که تحسین من نوعی پلیدی می باشد. من از آن تحسین شرمسار نیستم، و حتی امروز هم این مسأله از درون مرا می سوزاند، زیرا من نمی توانم فراموش کنم که این مرد چه کارهایی برای میهن من انجام داد. با این حال برای سومین بار می گویم که به هیتلر رأی می دهم، زیرا که پیری پیری است، و کاهش قوت کاهش قوت است، و برای من وحشتناک خواهد بود که مردی چون هیندنبورگ که برای سال های سخت و طولانی جنگ در خدمت آلمان قرار داشته است، به مانور های سیاسی کشانده شود. شما می دانید وقتی مسأله مربوط به حزب شما باشد، من معمولاً انتقادگر هستم، اما در روزی که جهان اخبار انتخاب آدولف هیتلر به ریاست جمهوری رایش آلمان را بشنود، خوشحال خواهم شد.

کلن- دلبروک، ۳ مارس ۱۹۳۲، امضا دکتر و. اینگل»

پس از نخستین دور انتخابات، او در ۱۸ مارس این سطور را نیز به نامهٔ بالا افزود:

«آنچه مردم به تدریج دارند درک می کنند (و این موضوع برای آدولف هیتلر یک انگیزهٔ قوی است تا به همین صورت راه خود را ادامه دهد) این است که حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان از تمام احزاب سیاسی خالص تر و پاک تر است. مردمی که به آدولف هیتلر رأی دادند چنین فکر می کنند و خواسته های مشابهی دارند. اگرچه آرای هیندنبورگ یک اختلاط نامتجانس از دیدگاه های سیاسی گوناگون است.

شما مطمئناً آقای فن لوتربل را به خاطر می آورید، که ائتلاف هیندنبورگ را با هم ایجاد کردند. از آن پس من پی بردم که او یک فراماسون اسکاتلندی با رتبهٔ ۳۳ است. هیندنبورگ واقعاً دربارهٔ فراماسونری چه فکری می کرد؟ اگر او خودش یک فراماسون باشد، شما دلیل آن را خواهید دانست. به خصوص پس از بیانیهٔ اخیر پاپ بر ضد فراماسونری، برای یک کشیش کاتولیک غیر ممکن خواهد بود که به این مرد

رای دهد، حتی اگر او توسط کشیش های کاتولیک برجسته در آلمان که از آگاهی کمتری برخوردارند هم پشتیبانی شود...
امضا: دکتر و. انگل»

اگر یک کشیش کاتولیک می تواند به هیتلر رأی دهد، هر کاتولیک شایسته و خوب دیگری هم می تواند بدون هیچ گونه مشکل وجدانی به هیتلر رأی دهد! حتی موقعی که او درک کند که در برابر اندیشه ای چون بولشویسم که نابودگر فرهنگ مسیحی و کلیساها و محراب ها است، تنها هیتلر قادر است آلمان را نجات دهد، در آن صورت او باید به هیتلر رأی دهد.
هرگز نمی توان اثبات کرد که هیتلر «دشمن مذهب» است، و حتی با کوشش های گوناگون همچون استفاده از نوشتجات خصوصی، آثار مستقل ناسیونال سوسیالیست ها، یا خیالات شاعرانه دیتربش اِکارت که گفتگوهای او با هیتلر هرگز روی ندادند، این موضوع تغییر ناپذیر است.

«هیتلر - یک چک!»

هیتلر در براونو آم این متولد شد. آن مخالفانی که دروغ «هیتلر چک» را ترویج دادند، نام براونو آم این را با نام براونو در چکسلواکی اشتباه گرفتند. براونو آم این در مرز باواریا قرار دارد و تنها رودخانه «این» در میان آنها قرار گرفته است. یک کلاغ باید ۸۰ کیلومتر از آنجا پرواز کند تا به مرز چک برسد. یعنی دو برابر بیش از فاصله درسدن با مرز چک. براونو تا نیمه دوم قرن هجدهم به باواریا تعلق داشت.

بنابراین، هیتلر در آلمان بزرگ متولد شد. والدین وی از خون آلمانی هستند. آنها حتی نمی توانستند به زبان چک صحبت کنند (و هیتلر بسیاری از سال های جوانی خود را با والدین خود در خاک رایش آلمان در پاسائو زندگی کرد). هیتلر پیش از اینکه نامزد ریاست جمهوری رایش بشود، طی اقدام حکومت ناسیونال سوسیالیستی در براونشوایگ شهروند آلمان شد. او خودش هیچ وقت حاضر نشد چیزی را که دولت رایش بی درنگ به ده ها هزار یهودی اهل گالیس داده است، از آن دولت درخواست کند، ولو اینکه در حقیقت او چنین چیزی را برای مدتی طولانی با چهار سال خدمت در ارتش آلمان در جبهه بدست آورده است.

«هیتلر می خواهد تورم ایجاد کند، حقوق بیکاری را کاهش دهد، و نیز جنگ داخلی و هرج و مرج به وجود بیاورد.»

این اتهامات یک نمونه از تاکتیک ها و فنون «دزد را بگیریدا» هستند که مورد استفاده احزاب جبهه هیندنبورگ قرار دارند. آنها خوب می دانند که ادامه حکومت آنها در آینده ای نه چندان دور به

فروپاشی مالی کامل منجر خواهد شد، و این موضوع با جریان‌های گذشته و اعمال بانک‌ها مشخص شده است. هر کسی می‌داند که فقط با بهبود کلی در اقتصاد می‌توان وضعیت مالی را بهبود بخشید، و در مقابل، این مسأله تنها با افزایش تولید از جانب هر فرد امکان پذیر است. آنها همچنین می‌دانند که تحت سلطه هیندنبورگ و دولت‌های تحت نظر او، بیکاری از ۷۳۶،۰۰۰ نفر در ۱۹۲۵ به ۶،۲۵۰،۰۰۰ نفر در امروز افزایش یافته است، و اگر سیستم سرهم‌بندی کردن‌های حکم‌های اورژانسی بی‌اهمیت ادامه یابد، روند افزایش بیکاری ادامه خواهد داشت. آنها می‌دانند با اقدامی که موجب تورم خواهد شد نمی‌توانند موقتاً فروپاشی نظام مالی خود را چه به صورت کوتاه مدت و چه به صورت بلند مدت به تأخیر ببندازند. با توجه به اینکه می‌دانند دیگر راهی برای رهایی از این وضع ندارند، می‌کوشند با بیان این مطلب که هیتلر باعث تورم خواهد شد، توجه عموم را منحرف کنند. آنها دانسته‌های خود را به خوبی پنهان می‌کنند، مثلاً این حقیقت که هیندنبورگ از گروه سوسیال‌دموکرات‌خودشان، یکی از عوامل تورم بود. این مسأله بخشی از برنامه قدیمی آنها در مورد جنگ بر ضد «سرمایه» و سلب مالکیت ثروتمندان را تکمیل می‌کند، و باید توجه کرد که حتی فقیرترین مادر بزرگ هم آخرین سکه پس‌انداز دوره پیری خود را از دست داده است. «بورژوازی» امروز با بیان تشکر، دوش به دوش رفقای حزب سوسیال‌دموکرات گام بر می‌دارد، و کوشش می‌کند تا با استفاده از نام هیندنبورگ، این حکومتی را که مسئول تمام این مسائل می‌باشد نجات دهد. آنها درست به همان اندازه و عمداً حقایق را پنهان می‌کنند. حقایقی نظیر این که هیتلر تورم را پیش‌بینی کرد و اظهار داشت که اقدامات دولت به تورم منجر می‌گردد و باز هم او بود که راه پرهیز از تورم را نشان داد.

«حزب هیندنبورگ» می‌دانند که فروپاشی مالی نظام آنها منجر به پایان یافتن مزایا و مستمری‌های بیکاری می‌شود، درست همان‌طور که خطر فروپاشی که قبلاً موجب کاهش این مزایا و مستمری‌ها شد. رهبران آنها می‌دانند که حتی تا کنون در قسمت‌هایی از آلمان دیگر امکان پرداخت این مزایا وجود ندارد، و در عوض به آنها اجازه می‌دهند از مسئولان بخواهند که آنها را بخاطر التماس کردن بازداشت نکنند (!) از آنجایی که آنها این را می‌دانند، و قادر نیستند هیچ راه نجاتی پیدا کنند، این دروغ را ترویج می‌دهند که هیتلر می‌خواهد مستمری‌ها و حقوق بیکاری را منع کند.

رهبران حزب سوسیال‌دموکرات در «جبهه هیندنبورگ» می‌دانند که اگر بخاطر فروپاشی مالی این حمایت از بین رود، پیامی به جز جنگ داخلی نخواهد داشت. آنها حتی نمی‌خواهند از جنگ داخلی پرهیز کنند. بخاطر اینکه این خواست خود را پنهان کنند، متهم می‌کنند که هیتلر خواهان جنگ داخلی است، و متحدان بورژوازی آنها در «جبهه هیندنبورگ» هر کاری در توان داشته باشند می‌کنند تا این دروغ را ترویج دهند. پروس سرخ کوشش عظیمی انجام داد و به جستجوی خانه‌های ناسیونال سوسیالیست‌ها پرداخت، به این امید که بتواند مدارکی در حمایت از داستان‌های خیالی درباره جنگ داخلی پیدا کند.

چرا رهبران حزب سوسیال دموکرات حتی نمی خواهند از جنگ داخلی که بعد از فروپاشی رژیم آنها رخ می دهد پرهیز کنند؟ زیرا جنگ داخلی یک گام در مسیر اهداف آنها است. این حقیقت که این مردان همان چیزی که همیشه بودند باقی می ماند، و این حقیقت که آنها از نام «هیندنبورگ» دارند سوء استفاده می کنند، با یک نقل قول از روزنامه آیزرنه فروتندر از میکلبورگ در ۶ مارس ۱۹۳۲ نشان داده می شود:

«این انتخابات یک نبرد قطعی میان سرمایه داری و سوسیالیسم نیست. جناح ما مطمئناً نمی تواند زیر پرچم هیندنبورگ به این هدف دست یابد. وقتش که برسد، به شخص دیگری رأی خواهیم داد.»

به زبان ساده، شهروندان آلمانی باید بفهمند که حزب سوسیال دموکرات با نومییدی دارد می کوشد تا زیر «پرچم هیندنبورگ» خودش را نجات دهد. هنگامی که خطر هیتلر را رفع کنند، می توانند «بورژوازی» را با لگد بیرون اندازند. در آن هنگام حزب سوسیال دموکرات قادر خواهد بود که یک نبرد قطعی میان نظام سلب مالکیت عمومی، یعنی مارکسیسم، از یک طرف، و نظام مبتنی بر دارایی خصوصی و دستیابی افراد از طرف دیگر برپا کند. برای آنهایی که می خواهند مارکسیسم را زیر «پرچم هیندنبورگ» نجات دهند، نتیجه پیروزی مارکسیسم در این «نبرد قطعی»، کار اجباری و گرسنگی گسترده به سبک روسی خواهد بود.

بدین گونه آنهایی که می خواهند شایدمان، دیتمان، کریزپین، و دیگر رفقا در «جبهه هیندنبورگ» را خشنود کنند، این قصه ها را که هیتلر با قطع حقوق و مزایای بیکاری موجب تورم می شود و جنگ داخلی و هرج و مرج به وجود می آورد، ترویج می دهند. بنابراین افرادی که این قصه ها را ترویج می دهند به حفظ نظام کنونی، که خودش دارد باعث وقوع تمام اینها می شود، کمک می کنند!

«هیتلر - یک فراری اتریشی»

گفته می شود که هیتلر از خدمت نظامی در اتریش گریخت و تنها به این دلیل بود که در ارتش باواریا خدمت کرد.

سندی که در ادامه آمده است، پاسخ لازم را ارائه می دهد:

دفتر دولت ایالتی، دفتر ثبت ایالتی، شماره ۷۸۶

بیانیه رسمی

آدولف هیتلر، متولد ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ در براوناو آم این و مقیم لیتنس در اتریش علیا، فرزند آلوئیز و کلارا (نام زمان دوشیزگی، پلوتسل)، در ۵ فوریه ۱۹۱۴ توسط سومین گروه معاینه در زالتسبورگ «برای نیروی نظامی یا خدمت پشتیبانی بسیار کم بنیه» تشخیص داده شد و «برای خدمت نظامی نامناسب» اعلام گردید.

لیتنس، ۲۳ فوریه ۱۹۳۲، امضا شده اوپیتس

البته در آغاز جنگ هیتلر بیدرنگ داوطلب شد و از اول تا آخر در ارتش باواریا خدمت کرد. از آنجایی که او در آن زمان در مونیخ بود، خدمت او به جواز شاه باواریا نیاز داشت. خدمت او در جبهه تنها دو بار بخاطر جراحت جنگی قطع شد.

«هیتلر - یک فرد وظیفه نشناس»

حزب همراه با حزب سوسیال دموکراتیک مستقل که دوباره به صفوف آن ملحق شده بود، اندکی پیش از انتخابات ریاست جمهوری رایش این دروغ را ابداع کرد که هیتلر از وظیفه نظامی خود طفره رفته است. جالب این است که این حزب درست پس از انقلاب اعلام کرده بود که طفره رو بودن یا حتی فراری بودن از ارتش را باید یک افتخار دانست. به هر حال آنها به دروغ ادعا کردند که هیتلر از وظیفه خود طفره رفته است. به ویژه در فونز، او همیشه «دور از نبرد» بوده است. باید ذکر شود که یک ممنوعیت موقتی بر آن جزوه حزب سوسیال دموکرات تحمیل گردید. در جریان دادگاهی که پس از آن انجام گردید، قاضی بر پایه شماری از اظهارات تأثیر گذار که توسط شاهدان عینی به قید سوگند هم بر روی کاغذ و هم در برابر دادگاه بیان گردیدند، حکم دروغ بودن این ادعا را صادر کرد.

در اینجا گزیده هایی از اظهاراتی که به قید سوگند بیان شده اند قرار دارد:

«... من می خواهم تأکید کنم که در طول حمله به قسمت تبر شکل جنگل (که بعداً جنگل باواریایی نامیده شد)، من پوشش جنگلی نزدیک ویتشائته را رها کردم تا حمله را بهتر مشاهده کنم، در آن هنگام در برابر آتش مسلسل، هیتلر و پیک دیگری از ستاد هنگ به نام باشمان خودشان را جلوی من انداختند تا با بدن خودشان از من محافظت کنند.»

امضا: انگلهارت،

سرتیپ (بازنشسته)،

فرمانده سابق هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست).

«من تنها می توانم بیشترین ستایش ها را از هیتلر سر جوخه سابق برای اعمال شگفت آورش ابراز بدارم. فورنس یک روستا پشت خط نبرد هنگ بود. این روستا به عنوان یک منطقه برای بازسازی گردان عقب کشیده شده از جبهه، و نیز به عنوان مقر ستاد هنگ در طول دوره های آرام تر به کار رفت. روستا در منطقه خطر قرار داشت، و مکرراً زیر آتش سنگین قرار می گرفت. در طول نبرد، مرکز فرماندهی هنگ حدود سه ربع ساعت به سوی فورنلز منتقل شد، و دستورات باید به خط مقدم منتقل می گردید. مسیر آنجا اغلب زیر آتش توپخانه و مسلسل دشمن قرار داشت. من هرگز یک بار را هم نمی توانم بخاطر بیاورم که هیتلر از پست خود غایب بوده باشد. هیتلر مدال هایی که کسب کرده بود را با سربلندی به لباس خود می آویخت...»

امضا: زانتی،

سرهنگ (بازنشسته)،

فرمانده سابق هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست)

«آقای هیتلر، به عنوان سرجوخه، یک پیک برای ستاد هنگ بود، و نه فقط همیشه مایل بود وظایف سخت خود را انجام دهد، بلکه همیشه وظایف خود را با تمایز و برتری انجام می داد. من تأکید می کنم که هنگ لیست، چنانکه می توان از تاریخ آن متوجه شد، در دشوارترین و سخت ترین بخش های جبهه قرار داشت و مکرراً در نبرد های بزرگ شرکت می کرد...»

امضا: بالیگاند،

سرهنگ یکم (بازنشسته)،

آخرین فرمانده هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست)

«... به ویژه در موارد خطرناک اغلب درخواست داوطلب می کردم، و در چنین زمان هایی هیتلر مرتباً و بی درنگ داوطلب می شد.»

امضا: برونو هورن،

ستوان هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست)

«... هیتلر حتی در اجرای دشوارترین دستور هرگز کمترین تردیدی به خود راه نمی داد، و اغلب، خطرناک ترین وظایف را بخاطر رفقای خود می پذیرفت.

پیک های ستاد هنگ باید از مطمئن ترین افراد باشند، زیرا خدمت به عنوان پیک هنگی در طول نبرد ها و زد و خورد ها نیازمند اعصاب آهنین و تسلط بر نفس است. هیتلر حتی پس از جراحت شدید در ناحیه ران همیشه وظیفه خود را انجام می داد، و بیدرنگ پس از رهایی از بیمارستان داوطلب شد که از گردان ذخیره به هنگ خودش بازگردد...»

امضا: ماکس آمان،

گروهان سابق هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست)

«... من اغلب با سرجوخه آدولف هیتلر هنگامی که به عنوان یک پیک در مسیر جبهه خدمت می کرد، روبرو شدم. هر کسی که با وظایف یک پیک آشنا باشد و همینطور هر سربازی که در جبهه خدمت کرده است، می داند که این کار به معنی حرکت روزانه و شبانه از میان آتش توپخانه و آتش مسلسل می باشد...»

یوزف لوهر،

کاندید افسری هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست)

«... این درست است که هیتلر طی یک مأموریت پیام رسانی، در طول یک حمله گاز سنگین، با وجود اینکه یک ماسک گاز پوشیده بود تقریباً کور شد...»

یاکوب وایس،

یکی از درجه داران هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست)

«... هیتلر در طول بهار یا تابستان ۱۹۱۸ بخاطر خدمت برجسته خود به عنوان یک پیک در طول تهاجم بزرگ ۱۹۱۸، نشان صلیب آهنین درجه یک دریافت کرد، به ویژه به این دلیل که شخصاً یک افسر و پانزده سرباز فرانسوی را اسیر کرد. او به طور ناگهانی در طول یک مأموریت با آن فرانسوی ها روبرو شده بود و بخاطر تفکر سریع و اقدام قاطع خود توانست آنها را اسیر کند. پیک ها و بسیاری از افراد دیگر هنگ، به هیتلر به عنوان یکی از بهترین و دلاور ترین سربازان می نگریستند.»

ارنست اشمیت،
عضو هنگ ۱۶ ذخیره باواریا (لیست)
از نوامبر ۱۹۱۴ تا اکتبر ۱۹۱۸

اما شورانگیز ترین لحظه محاکمه، در طول شهادت میثایل اشلهوهر رفیق هنگی هیتلر فرا رسید که یک سوسیال دموکرات و برای ۳۵ سال عضو اتحادیه بود و از طرف مخالف به عنوان شاهد فراخوانده شده بود:

«من هیتلر را از زمان اعزام هنگ شانزدهم باواریا به جبهه می شناسم. من آمده ام تا از هیتلر به عنوان یک سرباز خوب و یک رفیق بی عیب بگویم. من هرگز ندیدم که هیتلر بکوشد از وظیفه یا خطر دوری نماید.»

من از اول تا آخر عضو لشکر بودم، و هرگز در آن هنگام یا پس از آن هیچ حرف بدی درباره هیتلر نشنیدم. بعداً که چیز های نامطلوبی درباره خدمت سربازی هیتلر در روزنامه ها خواندم متحیر شدم. من در مورد مسائل سیاسی کاملاً با هیتلر مخالفم، و این شهادت را دادم تنها بدین خاطر که هیتلر را یک رفیق جنگی بسیار محترم می دانم.

امضا: میثایل اشلهوهر

«هیتلر نمی تواند به وعده های خود عمل کند!»

هیتلر هیچ وعده ای نمی دهد و هرگز هیچ وعده ای نداده است. او تعدادی از سخنرانی های خود را با این گفته آغاز کرده است که وی در وضعیت خوش و خرم سخنرانان احزاب دیگر نیست که برای مثال تنها به کشاورزان سخن می گویند، و بدین گونه می توانند قیمت های بالاتری برای محصولات آنها وعده دهند، یا تنها به ساکنین شهر ها سخن می گویند، و بدین گونه قیمت کمتری را برای غذا وعده می دهند، یا حقوق بیشتری را به کارمندان دولت وعده می دهند، یا حقوق بیشتر به کارگران، یا دستمزد کمتر برای کارفرمایان، یا کاهش مالیات برای هر کسی. هیتلر در نشست های خود به آلمانی های متعلق به تمام طبقات و شغل ها سخن می گوید، و او می داند که وعده های اعلام شده توسط دیگران هرگز امکان عملی شدن ندارند، زیرا آن وعده ها با یکدیگر در تناقض قرار دارند. چنانکه می گوید: «من تنها یک برنامه برای دولت جدید دارم: کار، کار، و باز هم کار، زیرا که ما یک ملت فقیر شده هستیم! اگرچه، هر کسی می خواهد کار کند باید قادر باشد، و هر کس باید دلیل کار کردن خود را بداند، و باید از نتایج کار خود سود ببرد.»

«هیتلر تمام زنان شاغل را بیکار خواهد کرد!»

این ادعا بر پایه تحریف سخنان یک سخنران ناسیونال سوسیالیست می باشد. این دروغ به ویژه تبدیل به یک تبلیغات مؤثر و کارگر شده است. البته هیتلر قصد ندارد که ناگهان تمام زنان شاغل را به خیابان بریزد. او می داند که از دیدگاه اقتصادی تفاوتی ندارد که چند میلیون مرد بیکار باشند یا چند میلیون زن. او می داند که اگر زنان با تجربه و آموزش دیده که می توانند شایستگی بیشتری نسبت به مردان داشته باشند، ناگهان کنار گذاشته شوند، این اقدام به اقتصاد و دستگاه دولتی آسیب می رساند. او می داند که تحت شرایط اقتصادی موجود، مردان نمی توانند ناگهان از زنانی که پیشتر شاغل بوده اند مراقبت کنند. او می داند که خانواده هایی با کودکان زیاد، و یا کهنه سربازان مجروح جنگی که یک حقوق بخور نمیر دریافت می کنند، بدون درآمد معمولاً کم زنان قادر به انجام هیچ کاری نیستند، آن هم تازه اگر به شمار زیاد افرادی که امروز خودکشی را آخرین پناه می دانند، ملحق نشوند.

هیتلر با اقداماتی همچون حکم اورژانسی ۴ فینینگ^۸ در حاشیه بازی نخواهد کرد، بلکه به ریشه مشکل حمله خواهد نمود. یعنی اینکه ارتش بیکار ها و هر فرد را به فرآیند تولیدی باز می گرداند.

«هیتلر فقط یک فرد مبتدی است»

این ادعا توسط همان شهروندان و همان روزنامه های «ملی» گفته می شود که زمانی پالان ساز سابق فریدریش اِبرت را یک رئیس جمهور شایسته برای رایش آلمان نامیدند، و نمی توانستند درباره «اهمیت او به عنوان یک زمامدار» به قدر کافی سخن بگویند. و همان افرادی که هیندنبورگ را بخاطر نبوغ عظیم و توانایی چیرگی بر تمام حوزه ها مورد حمایت قرار دادند، و آن هم در حالی که هیندنبورگ در خاطرات خودش نوشت که هرگز یک کتاب در مورد مسائل غیر نظامی نخوانده است.

یک سفیر سابق امپراتوری که مطمئناً در سیاست تازه کار نیست، درباره هیتلر چنین گفت:
«من دو بار فرصت داشته ام تا برای مدت زیادی با هیتلر صحبت کنم. من هرگز نمی توانم این گفتگوها را فراموش کنم.
اعتقاد دارم که هیتلر یک متفکر شگفت انگیز و فوق العاده در حوزه سیاست است. مسائلی که دیگران با کار سخت می توانند درک کنند، او به طور طبیعی درک می کند.
تشخیص شگرف او در مورد سیاست خارجه شگفت انگیز است، و این موضوع اجازه می دهد که او به طور غریزی تصمیم درستی بگیرد...»

^۸ . اشاره به طرح دولت پروتینگ در دسامبر ۱۹۳۱ دارد. بر اساس آن سکه های ۴ فینینگ برای تشویق کاهش قیمت ها منتشر گردید. (مترجم)

بورگ روتنبورگ، ویزلوک-لاند، بادن، ۱۰ مارس ۱۹۳۲
امضا: فرانتس فن رایشناو، سفیر امپراتوری (بازنشسته)،
مشاور اختصاصی

می توان کسی را جویا شد که فرزاندگی و خرد سیاسی بیشتری ابراز نمود: مثل هیندنبورگ. هنگامی که برنامه یانگ امضا می شد، هیندنبورگ گفت که این برنامه به هر جهت به آلمان سود می رساند. حال آنکه هیتلر این برنامه را رد کرد و دقیقاً پیش بینی کرد که این برنامه چه نتایجی برای آلمان به بار می آورد و همان طور هم که هیتلر فکر می کرد شد. می توان آن را با توانایی هایی که یک فرد گمنام از خود نشان داد مقایسه کرد. فردی گمنام که بدون هیچ منبعی، در حالی که با مقاومت و آزار و اذیت روبرو بود، یک گروه هفت نفری را گرفت و آن را تبدیل به بهترین و سازمانمندترین جنبش در آلمان نمود که امروز بیش از ۱۱ میلیون هوادار دارد، یعنی تقریباً یک سوم تمام رأی دهندگان آلمانی. در مقابل، جبهه هیندنبورگ شامل ۱۶ (!) حزب می باشد که کوشش می کنند مانع پیروزی هیتلر شوند.

می توان همینطور از بورژوازی ایتالیایی سخن گفت که زمانی به همین اندازه «شک و تردید» درباره موسولینی «مبتدی» داشت. موسولینی در انتخابات رایشستاگ ۱۹۳۰ چنین گفته بود: «**هیتلر** یک رهبر بزرگ و یک سازمان دهنده بزرگ است.»

پاسخ به پرسش های مکرر

چرا نام «ناسیونال سوسیالیست»؟

هیتلر می گوید: «شما بدون اعتقاد به سوسیالیسم، نمی توانید یک ناسیونالیست واقعی و خالص باشید؛ و بقیه شما هم بدون اعتقاد به ناسیونالیسم، نمی توانید یک سوسیالیست واقعی و خالص باشید.»



عکس از کتاب «هیتلری که هیچ کس نمی شناسد»

ناسیونالیست بودن بدین معنا است که ملت خودمان را بیش از سایر ملت ها دوست می داریم، و کارگر باید مطمئن باشد که می تواند ملت خود را در میان سایر ملت ها حفظ کند. برای حفظ ملت در برابر سایر نقاط جهان، من باید آرزومند تندرستی تک تک اعضای ملت باشم و برای آنها کار کنم، تا ببینم که همه چیز برای هر فرد و بنابراین برای تمام ملت به بهترین وجه ممکن پیش می رود. اما در این صورت من یک سوسیالیست هم هستم!

و من نمی توانم یک سوسیالیست باشم مگر آنکه بدین خاطر کار کنم که مطمئن شوم ملت من می تواند در برابر حملات سایر ملت ها از خودش دفاع کند و بنیاد های زندگی خودش را تأمین نماید. نمی توانم یک سوسیالیست باشم مگر اینکه برای بزرگی و عظمت ملت من کار کنم. بدین گونه من یک ناسیونالیست هم هستم. قدرت و قدر ملت من، بنیادی برای موفقیت هر فرد می باشد.

بدین صورت شما ناسیونال سوسیالیست هستید.»

چرا ناسیونال سوسیالیست ها به هیندنبورگ رأی نمی دهند؟

زیرا هیندنبورگ بواسطه وزیر خود برونینگ، اجازه نمی دهد دولتی تشکیل شود که بتواند اقدامات بهتری نسبت به دولت های قبلی به عمل آورد، در حالی که این موضوع به خواست کنونی مردم مربوط است و مردم خواهان دولتی بهتر از دولت های قبلی هستند. زیرا هیندنبورگ از یک انتخابات جدید رایبشتاگ که ایجاد چنین دولتی را فراهم سازد، جلوگیری می کند.

خلاصه به این دلیل که هیندنبورگ از یک انتخابات جدید که موجب قدرت یابی دولت ناسیونال سوسیالیستی شود جلوگیری می کند، حتی با وجود اینکه ناسیونال سوسیالیست ها امروز نیرومند ترین حزب در آلمان هستند.

ما چگونه می توانیم مطمئن باشیم که یک دولت ناسیونال سوسیالیستی اوضاع را بهتر می کند؟

شما باید ببینید آنها چه ثمره و سودهایی ارائه داده اند و از آن طریق آنها را بشناسید! تا کنون ناسیونال سوسیالیست ها بر شهر کوبورگ و ایالت های تورینگیا و براونشوایگ حکمرانی کرده اند. برخلاف امید ها و پیشگویی های مخالفان، هیچ گونه جنگ داخلی به وقوع نپیوست. برخلاف امید ها و پیشگویی های مخالفان، امور مالی از هم نپاشید.

برعکس: برای نخستین بار پس از انقلاب، در کل ایالات آلمان، حکومت ایالتی ناسیونال سوسیالیست در تورینگیا بودجه را متعادل و متوازن کرد.

آنهایی که قبلاً به حکومت های ناسیونال سوسیالیست بی اعتماد و بدگمان بودند، اکنون دستاورد های حکومت ایالتی ناسیونال سوسیالیست را به رسمیت شناخته اند. بهترین گواه چنین ادعایی، این است که در مناطقی که دارای حکومت های ایالتی ناسیونال سوسیالیستی هستند، آرای موافق ناسیونال سوسیالیسم افزایش بی سابقه ای یافته است.

پس از اینکه ناسیونال سوسیالیست ها در کوبورگ دولت را در دست گرفتند، آرای ناسیونال سوسیالیست ها از ۵,۱۴۳ (که در همان حال هم اکثریت مطلق بود) به ۸,۳۴۵ رأی افزایش یافت، در تورینگیا از ۹۰,۲۳۶ به ۳۳۳,۰۰۰، و در براونشوایگ از ۶۷,۹۰۰ به ۱۲۴,۳۶۰ رأی افزایش یافت.

این پاسخ رأی دهندگانی می باشد که فرصت داشته اند که حکومت های ناسیونال سوسیالیستی را مشاهده و ارزیابی کنند.

آیا هیتلر به قدر کافی افراد کارآزموده برای اشغال تمام مقام های مهم دارد؟

هیتلر قصد ندارد که تمام مقام ها را با اعضای حزب خودش اشغال نماید. او اغلب - و همینطور خطاب به احزاب و سازمان هایی که می خواهند «ادعاهای» خودشان را خلق کنند - گفته است که از تمام کارشناسان برجسته و افرادی که واقعاً به رشته خود آگاه هستند استفاده خواهد کرد، صرف نظر از حزبی که افراد به آن تعلق دارند. افرادی که خودشان را اثبات کرده اند در مقام خود باقی خواهند ماند.

هیتلر نمی خواهد مردم آلمان را زیر آزمایش های جدید قرار دهد. ما به قدر کافی آزمایش های احزاب هیندنبورگ را داشته ایم و آزمایش های آنها برای ما تورم، فقر و فروپاشی اقتصادی به بار آوردند.

چشم انداز تاریخی

آدولف هیتلر

در ۲۰ آوریل ۱۸۸۹ در براناو آم این، یک شهر سابق باواریایی متولد شد.

پدر او خودش را از فرزند یتیم یک کشاورز فقیر به یک صاحب منصب گمرکی بالا کشاند. مادر او نیز به یک خانواده کشاورز آلمانی تعلق داشت. آدولف هیتلر در مدرسه ابتدایی و راهنمایی در لینتس

در دانوب حضور داشت. پدرش می خواست که او نیز کارمند دولت شود، اما او دوست داشت هنرمند شود. مرگ مادرش بیدرنگ او را مجبور کرد که خودش تکیه گاه خودش باشد.

او در سن ۱۷ سالگی رهسپار وین شد، با این امید که یک معمار شود، و مجبور بود حامی و تکیه گاه خودش باشد. او به عنوان یک کارگر ساختمانی و مخلوط کُن سیمان کار کرد و بعداً به عنوان یک طراح و نقاش برای معماران کار کرد. **زندگی وی قبل از ۱۸ سالگی درگیر سیاست بود و او داشت یک ضد مارکسیست می شد، بدون اینکه برجسته و ممتاز باشد. هیتلر از دوران جوانی خود یک ناسیونالیست متعصب بود، و کوشش کرد تا تجربیات اجتماعی سال های کارگری خود را با اعتقادات ناسیونالیستی خود ادغام کند. او برای سال ها در وین از فقر و تنگدستی شدید و تلخ رنج برد.**

او در سال ۱۹۱۲ عازم مونیخ شد، و به آموختن و مطالعه پرداخت. او یک دوره جوانی آسوده و راحت نداشت، و از روزی که خانه را تنها با ۵۰ کرون در جیب ترک کرد، تنها کار و مشقت را می شناخت.

در فوریه ۱۹۱۴، او نهایتاً از خدمت نظامی اتریش معاف گردید. جنگ جهانی شش ماه بعد آغاز شد.

او بیدرنگ برای ثبت نام در ارتش آلمان درخواست داد، و از شاه لودویگِ باواریا اجازه یافت که به عنوان داوطلب به یک هنگ باواریایی ملحق گردد. این هنگ جدید در ۱۰ اکتبر ۱۹۱۴ حرکت خود را آغاز کرد.

داوطلب ۲۵ ساله در ۲ دسامبر ۱۹۱۴ صلیب آهنین درجه دو دریافت کرد. بخاطر دلآوری در طول حمله به «جنگل باواریایی»، و در نبرد های دیگر در حومه ویتشائته، او دستور یافت که یک پیک شود، وظیفه ای که نیازمند دلآوری و اعتبار ویژه بود، زیرا پیام ها باید در منطقه ای باز و زیر سنگین ترین آتش رسانده می شد. طولی نکشید که نام او فراتر از محفل کوچک رفقایش در هنگ شهرت یافت.

در ۷ اکتبر ۱۹۱۶، او با یک ترکش گلوله توپ مجروح گردید. او در مارس ۱۹۱۷ به هنگ خود بازگشت. در این میان نشان های جنگی گوناگون دیگری دریافت کرد، از جمله اینکه در طول نبرد های نزدیک فونتاینز به دریافت نشان تقدیر هنگ برای دلآوری برجسته نائل شد، و در نهایت صلیب آهنین درجه یک کسب کرد.

در ۱۴ اکتبر ۱۹۱۸، او و رفقای بیشمار دیگر در هنگ وی، با استفاده انگلستان از گاز کلرین که برای اولین بار انجام می گرفت، به شدت مجروح شدند، و او موقتاً نابینا شد. هنگامی که در بیمارستان بستری شده بود، انقلاب به وقوع پیوست.

هیتلر تصمیم گرفت که یک سیاستمدار بشود.

در سال ۱۹۱۹، او به یک گروه کوچک ۶ نفره ملحق شد، و آن گروه را به حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان بدل ساخت. او اهداف جنبش جدید را با جزئیات زیادی طرح ریزی کرد، و اهداف و ماهیت آن را مرتب و منظم نمود.

آغاز: هفت مرد

هیتلر برای نخستین بار در سپتامبر ۱۹۱۹ خطاب به هفت نفر صحبت می کند، سپس به ۱۱ نفر، به ۲۵ نفر، به ۱۱۱ نفر در ماه دسامبر، و سپس به ۲۷۰ نفر در ژانویه ۱۹۲۰ سخن می گوید و این تعداد خیلی زود به ۴۰۰ نفر می رسد. در ۱۴ نوامبر ۱۹۲۰، او در نخستین گردهمایی انبوه واقعی برای ۱,۷۰۰ نفر سخنرانی کرد. آدولف هیتلر تبلیغات حزب نوین را سازماندهی کرد. حزب پس از یک سال فعالیت ۶۴ عضو داشت. یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۲۰، شمار اعضای حزب به ۳,۰۰۰ نفر رسیده است. هیتلر شمار نشست ها در مونیخ را تا مرحله ای افزایش می دهد که هر هفته برای سه نشست انبوه سخنرانی کند، و غروب هر دوشنبه یک بحث و آموزش را برگزار می کند. موضوع اصلی او همیشه یک چیز هستند

جنون ورسای،

رد شدید و قاطعانه ادعاهای مارکسیست ها، حزب مرکز و غیره، مبنی بر اینکه شرایط آن پیمان قابل اجرا می باشند. او همچنین به شعار مورد استفاده این احزاب حمله کرد که اگر آلمان «خلع سلاح شده است، سایر کشور ها هم خلع سلاح می شوند.» او پیش بینی کرد که پس از خلع سلاح آلمان، سایر کشور ها مسلح سازی خود را با جدیت آغاز می کنند، و این بار نه با استفاده از پول خودشان، بلکه با میلیارد ها پولی که از مردم بی دفاع کنونی آلمان اخاذی می کنند. او بر ضد تبلیغات حزب سوسیال دموکرات و حزب مرکز که ادعا می کردند یا این پیمان باید امضا شود یا روهر اشغال می شود، به مشاجره پرداخت. او پیش بینی کرد که روهر در هر صورت اشغال می شود، خواه پیمان را امضا کنیم و خواه امضا نکنیم.

۱۹۲۱

نخستین گروه های محلی در روزنهایم و لاندشوت تشکیل می شوند. هیتلر نخستین تیپ محافظ حزب را سازماندهی می کند، و نبرد بر ضد تجزیه طلبان در باواریا را آغاز می نماید. در سال ۱۹۲۱، پیشوا برای بیش از ۵,۰۰۰ نفر در تالار سیرک مونیخ سخنرانی می کند.



هیتلر در نشست های خود گفت که «اجرای» الزامات پیمان ها برعکس آنچه حزب سوسیال دموکرات، حزب مرکز، و حزب مردم ادعا می کنند، به بازسازی اقتصاد آلمان منجر نمی شود، بلکه نتیجه سیاست های ابلهانه و غیر معقولانه اجرای الزامات، تورمی عظیم خواهد بود که به شدت و بی نهایت به اقتصاد آلمان لطمه خواهد زد. این اتهام از جانب هیتلر که دولت سیاه و سرخ قصد دارد راه آهن را خصوصی سازی کند، به عنوان یک «دروغ بی ملاحظه» انکار گردید.

کوشش برای یک شورش داخلی در حزب شکست می خورد. هیتلر پیشنهاد یک قانون حزبی جدید را مطرح کرده، و **اختیارات دیکتاتوری** دریافت می کند.

سوسیال دموکراسی که دیگر قادر نیست نام هیتلر را در سکوت بگذارد، کوشش می کند که در برخورد خود با این مرد مورد تنفرش از وحشت و ترور استفاده کند. **نبرد هایی خونین در نشست ها و جلسات** رخ می دهند که در طول آنها اعصاب آهنین پیشوا دست بالا را می گیرد. یک نیروی گارد شکست ناپذیر او را فرا می گیرد. این نیروی گارد از این پس گروه توفان نامیده می شود.

۱۹۲۲

فتح مونیخ ادامه دارد، در حالی که جنبش هم کم کم به سایر نقاط باواریا گسترش می یابد. آدولف هیتلر تمام پیشنهادات برای مصالحه و تفاهم یا الحاق و اتحاد با دیگر احزاب را رد می کند. او به **تدریج تمام گروه های حزبی «ملی - مردمی» مشابه دیگر را محو می کند** و رهبری ناسیونال سوسیالیستی را بر آنها برقرار می سازد.

در اکتبر ۱۹۲۲ آدولف هیتلر با **۸۰۰ نفر به سوی کوبورگ راهپیمایی** می کند و برای نخستین بار ترور سرخ را طی ۲۴ ساعت و به طور کامل در هم می شکند.

آدولف هیتلر آشکارا اعلام می کند که ما در آستانه تورم قرار داریم. او قبلا پیش بینی کرده بود که از سیاست های بی ملاحظه ائتلاف سیاه و سرخ چنین تورمی به وجود خواهد آمد. هیتلر خطرناک ترین و منفورترین دشمن نظام می شود.

سوسیال دموکراسی و حزب مرکز کم کم بحث و گفتگوهای جدی با ناسیونال سوسیالیسم را رها می کنند و به تهمت زدن می پردازند.

۱۹۲۳

نخستین گردهمایی بزرگ حزبی در ژانویه ۱۹۲۳ برگزار می شود، و نخستین پرچم های حزبی پیشکش می شوند. اس آ در موازات با خطوطی محکم سازماندهی می شود.

تبلیغات حزب بازمینی و اصلاح می گردد، و سازمان شکل جدیدی به خود می گیرد، یعنی همین شکلی که امروز دارد. رزمندگان بشماری پیرامون آدولف هیتلر گرد آمده اند که بیشتر آنها تا این روز رفقای همزیم نامتزلزل وی مانده اند. آزار و اذیت علیه هیتلر ادامه می یابد و او **نخستین دوره حبس خود**

را بخاطر در هم گسیختن نشست های مخالفان طی می کند و به جرمه های ثابتی محکوم می شود، اما نبرد خود بر ضد نظام را حتی برای یک لحظه ترک نمی گوید.

در طول تابستان ۱۹۲۳، هیتلر کم کم ترور سرخ را در بیشتر شهر های باواریا در هم می شکند. راگنزبورگ، هوف، بایرویت، نورنبرگ، فورت، اینگول اشتات، وورتسبورگ، و اشواین فورت از تیپ های ترور کمونیستی و سوسیال دموکراتیک آزاد می شوند و گاه برای این آزادی نبرد های خیابانی خونینی رخ می دهد.

نبرد هیتلر بر ضد دولت نالایق و بی کفایت رایش به بحث و جدل های تیز و تندی منجر می شود. او پیش بینی می کند که دولت از روی نومی در روهر مقاومت نمی کند، او همچنین مکرراً کوشش های ابلهانه برای مذاکره با فرانسه در باب سیاست اجرا را مورد حمله قرار می دهد. او دائماً درباره لزوم تفاهم با ایتالیا و انگلستان به سخنرانی می پردازد.

در نوامبر ۱۹۲۳، آدولف هیتلر کوشش می کند که نظام را واژگون کند. قیام شکست می خورد. آدولف هیتلر بازداشت می شود.

۱۹۲۴

یک محاکمه بزرگ در ماه مارس ۱۹۲۴ در مونیخ برگزار می شود. این محاکمه با محکومیت اجرایی پیشوا خاتمه می یابد، البته دادگاه ذکر می کند که او توجیه اخلاقی محکمی برای اقدام خود داشته است. هیتلر در برابر دادگاه شهادت داده و مسئولیت کامل را می پذیرد و چنان نماینده دولت را در دادگاه تحت تأثیر قرار می دهد که وی آزادی به قید التزام را توصیه می کند، اما قاضی هیتلر را به زندان محکوم می کند.

حزب ناسیونال سوسیالیست از غیبت پیشوای خود رنج می برد. مخالفان حزب متقاعد می شوند که حزب نابود شده است، و بدین گونه **برنامه دیوز** را امضا می کنند. غارت و چپاول سیستماتیک و نظام مند آلمان آغاز می شود و تحت برنامه یانگ ادامه می یابد. سوسیال دموکرات ها و حزب مرکز شاد می شوند! به نظر می آید که هدف برده سازی آلمان به نتیجه رسیده است.

هیتلر بیهوده می کوشد آن دسته از رفقاییش که آزاد مانده اند را برای ایجاد یک جبهه بر ضد برنامه داوژ گرد بیاورد. او بیهود می کوشد که نشان دهد وعده های حزب مرکز، حزب سوسیال دموکرات، و حزب مردم، که مطابق آن وعده ها وام های خارجی اقتصاد را ترمیم خواهند کرد، بیکاری را کاهش خواهند داد، دستمزد ها و حقوق ها را افزایش خواهند داد، مالیات ها را کاهش خواهند داد، و کشاورزی را نجات خواهند داد، همه دروغ هستند. او **بیهوده اظهار می دارد که برنامه داوژ به افزایش بدبختی و بیچارگی منجر خواهند شد**، به این دلیل که بهره وام ها اقتصاد را فلج خواهند کرد و نیز به این دلیل که هدف این وام ها، اجرای الزامات مالی آلمان می باشد. ورشکستی ها و بیکاری افزایش خواهد یافت، مالیات ها افزایش خواهند یافت، دستمزد ها و حقوق ها کاهش خواهند یافت، افزایش قیمت ها ادامه خواهد یافت، و کشاورزی بخاطر مزایده های اجباری کشتزار ها نابود خواهد شد.

هیتلر در ۲۰ دسامبر آزاد می شود.

۱۹۲۵

در ۲۷ فوریه ۱۹۲۵، آدولف هیتلر برای تأسیس دوباره حزب درخواست نشست می کند، و برای نخستین بار پس از آزادی خود، خطاب به ۴,۰۰۰ نفر سخنرانی می کند. از وقتی که جنبش ناسیونال سوسیالیست پس از ۹ نوامبر ۱۹۲۳ منحل گردید، و سرمایه ها و دارایی هایش توقیف شدند، هیتلر دوباره ساخت حزب را بدون هیچ گونه منبعی آغاز می کند. روزنامه های وورورترز و گرمایا در برلین به کوشش های او می خندند و درباره «احمقی که طی اقامت در زندان دیوانه شد» جوک می گویند. اما هیتلر به سرعت حزب را بازسازی می کند. رهبران سابق حزب یکبار دیگر وفاداری خویش را ابراز می کنند. هیتلر مطبوعات حزب را دوباره برقرار می کند. در دسامبر ۱۹۲۵، حزب دارای ۲۷,۰۰۰ عضو است. حزب مرکز و سوسیال دموکرات ها که وحشت زده شده اند سخنرانی عمومی را به مدت دو سال برای پیشوا ممنوع می کنند.

۱۹۲۶

نخستین گردهمایی حزبی پس از آزادی هیتلر در ژوئن ۱۹۲۶ برگزار می شود. جهان بورژوازی اعتقاد دارد که پرداخت غرامت ها آلمان را نجات خواهد داد، و برنامه داووز اقتصاد را به حرکت خواهد انداخت. مارکسیست ها اعتقاد دارند که سلطه آنها دیگر دچار تزلزل نخواهد شد. رئیس جمهور رایش هیندنبورگ رأی دهندگان خود را رها می کند و از این پس با حزب مرکز و حزب سوسیال دموکرات همگام می شود. حزب درگیر مبارزات دائمی است، اما در ماه دسامبر ۱۹۲۶ دارای بیش از ۴۹,۰۰۰ عضو می باشد.

۱۹۲۷

ممنوعیت سخنرانی هیتلر دیگر قابل دوام نیست و لغو می شود. پیشوا در نشست های انبوه بیشماری سخنرانی می کند. حزب ماه به ماه استحکام بیشتری می یابد. پیشرفت های کلی دائماً حق هیتلر را اثبات می کنند. نتایج مخوف و وحشتناک برنامه داووز آشکار می شود. سوسیال دموکرات ها و حزب مرکز کوشش می کنند تا هرآنچه که می توانند را با دروغ و تهمت نجات دهند. در اگوست، هیتلر یک گردهمایی حزبی را در نورنبرگ فرا می خواند. این گردهمایی تبدیل به یک موفقیت بزرگ می شود. در دسامبر ۱۹۲۷، حزب ۷۲,۰۰۰ عضو دارد.

۱۹۲۸

آدولف هیتلر حزب را در مبارزات سخت تر بر ضد نظام کنونی رهبری می کند. ناسیونال سوسیالیسم بدترین دشمن نابودگران خارجی و داخلی آلمان شده است. هیتلر بیش از هر چیز بر ضد انهدام دیوانه وار کشتزارها و طبقه متوسط جهت می گیرد. او نتایج فاجعه انگیز و مصیبت باری را برای بازار داخلی پیش بینی می کند. او در صد ها نشست، سیاست پرداخت غرامات را احمقانه و دیوانه وار توصیف می کند، و نتایج آن را برای اقتصاد آلمان مخرب و ویرانگر می داند! سوسیال دموکراسی و حزب مرکز از او جوک می گویند، به او می خندند و او را مسخره می کنند، و می کوشند تا با یک سیل صعودی از دروغ ها و تهمت ها به سرشت شخصی وی، انتقام بگیرند.

در دسامبر ۱۹۲۸، عضویت حزب به ۱۰۸,۰۰۰ نفر می رسد. این جنبش جوان اکنون دارای ۱۲ کرسی در رایشستاگ آلمان است.

۱۹۲۹

آدولف هیتلر بدون خستگی به مبارزه با نظام ادامه می دهد. مطبوعات گسترش می یابند، اندازه اس آ دائماً افزایش می یابد، یگان های اس اس تقویت می شوند، میزان تبلیغات افزایش می یابد. اصول و عقاید ناسیونال سوسیالیسم عمق بیشتری به خود می گیرند.

در ۴ اگوست، **دومین گردهمایی بزرگ نورنبرگ برگزار می شود**. هیتلر با نیروهایی که پیوسته بیشتر می شوند، نبرد را بر ضد نظام سیاه و سرخ رهبری می کند، و **برجسته ترین رهبر ضد دموکراسی** می شود. هرگونه کوششی برای گرفتن رهبری حزب از دست او با شکست مواجه می شود.

در دسامبر ۱۹۲۰ حزب دارای **عضو ۱۷۸,۰۰۰** می باشد.

۱۹۳۰

نبرد بر ضد برنامه یانگ شدت دارد. هیندنبورگ قویاً از برنامه یانگ دفاع می کند و ادعا می کند که این برنامه آلمان را نجات خواهد داد، اقتصاد آلمان را ترمیم خواهد کرد، بیکاری را کاهش خواهد داد، کشاورزان را نجات خواهد داد، و مالیات ها را پایین خواهد آورد.

آدولف هیتلر این نظرات را نادرست و مضر اعلام کرده و خلاف آن را پیش بینی می کند. حزب او دارد کار می کند تا ملت را با کوشش های جمعی عظیم آموزش دهد.

مخالفان با یک سیل عظیم از دروغ ها پاسخ می دهند.

انتخابات رایشستاگ در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۰ برگزار می شود. حزب بیش از ۶,۵ میلیون رأی دریافت می کند و **۱۰۷ نماینده به رایشستاگ می فرستد**. سازمان حزب نیرومند تر از پیش می شود، و کوشش های بیرونی برای سازماندهی شورش های کوچک، توسط هیتلر با سرعت برق سرکوب می شوند، و آنهایی که به طور مطلق وفادار نیستند اخراج می گردند.

حزب مرکز، که خود را کاملاً در اختیار حزب سوسیال دموکرات قرار داده است، **کلیسا را بر ضد آدولف هیتلر تحریک** می کند. کشیش ها و اسقف های حزب مرکز، یک مبارزه متعصبانه را بر ضد

جنبش ناسیونال سوسیالیست هدایت می کنند، آیین و تشریفات دینی برای اعضای حزب را نمی پذیرند، و حتی خاک سپاری به روش مسیحی را برای آنها رد می کنند **هیتلر شدیداً به این اعتقاد خود که حزب مرکز باعث نابودی و ویرانی آلمان است پایبند می ماند، و مبارزه را با عزمی راسخ تر از گذشته هدایت می کند.** با وجود فشار ها، او حاضر نمی شود که هیچ اظهاریه ای ارائه دهد.

در دسامبر ۱۹۳۰، حزب دارای ۳۸۹,۰۰۰ عضو است.

۱۹۳۱

نبرد بر ضد برنامه یانگ ادامه دارد. نتایجی که هیتلر پیش بینی کرده بود کم کم پدیدار می شوند. دولت کار خود را از طریق **حکم های اورژانسی** آغاز می کند، با این اعتقاد که می تواند با استفاده از این حکم ها اقتصاد را نجات دهد. هیتلر در بحث و جدل های تند و تیز، نتایج دقیق این سیاست ها را پیش بینی می کند، و چند ماه یا حتی چند هفته بعد درستی پیش بینی های هیتلر اثبات می شود. **روزنامه های بیشمار ناسیونال سوسیالیستی تأسیس می گردند، و دفتر انتشارات مرکزی حزب به تدریج در نوع خودش یکی از بزرگترین شرکت ها می شود.** سازمان حزب بسیار گسترده شده و اس آ پیشرفت نموده است. مخالفان می کوشند با دروغ ها خود را بالا ببرند؛ آنها حتی حمایت فرانسه را دارند.

در پایان سال ۱۹۳۱، جنبش هیتلر ۸۰۶,۰۰۰ عضو دارد، یک ماه بعد ۸۶۲,۰۰۰، و یک ماه پس از آن دارای ۹۲۰,۰۰۰ است. جنبش تا روز انتخابات شاید دارای یک میلیون عضو، و میلیون ها رأی دهنده باشد.

فردی که زمانی یک کارگر فقیر بدون هیچ گونه منبع درآمدی بود، و بعداً یک سرباز جبهه جنگ آلمان شد، بزرگترین جنبش سیاسی آلمان را تنها طی ۱۳ سال ساخته است. مخالفان دیگر راه و روشی برای استفاده بر ضد این مرد ندارند، به جز دروغ و تهمت! درست همانطور که این مرد همیشه در گذشته با وجود تمام دروغ ها پیروز شده است، **این بار هم پیروز خواهد شد!**

چه کس دیگری در آلمان وجود دارد که در مقابل مقاومت سایر احزاب، سرمایه داری کلان، پول، مطبوعات، افکار عمومی، بورژوازی، دروغ ها، ترور، آزار و اذیت خونین، چیز مشابهی را از هیچ ساخته باشد؟

این مرد یک کودک تحت حمایت نبوده است. او در بهترین مفهوم کلمه، از بچگی یک مرد خودساخته شده است!